

## آسیب شناسی انحطاط صفویه: فروپاشی از درون

دکتر منیره کاظمی راشد<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۷/۱۹

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۹/۱۲

### چکیده

بی شک ظهور سلسله صفویه در آغاز قرن دهم / شانزدهم م، از حوادث مهم و تأثیر گذار در تاریخ ایران است. هر کدام از تحولات و دگرگونی‌های دوران صفویه در نوع خود بی نظیر و بی بدیل می‌باشد و تمام حوزه‌های مذهبی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در بر می‌گیرد. نحوه تشکیل حکومت صفویه، بحث‌های فراوانی را بین مورخان برانگیخته، تا جایی که برخی از مورخان، تشکیل دولت ملی در ایران را، مدیون خاندان صفویه می‌دانند که بعد از حکومت‌های مختلف ترک و مغول در ایران، یک حکومت ایرانی و در عین حال با مرکزیت سیاسی واحد ایجاد نمودند. علاوه بر آن رواج مذهب تشیع در ایران نیز از ویژگی‌های منحصر به فرد این سلسله می‌باشد، تا جایی که کشور ما اکنون بعنوان بزرگترین اقلیت شیعه در جهان اسلام پذیرفته شده است.

در ریشه یابی علل سقوط صفویه، عوامل مختلفی از جمله سیاستهای شاه عباس اول در زمینه تجدید سازمان ارتش صفوی و به کنار راندن قزلباشان، تبدیل املاک ممالک، تربیت جانشین در حرم و نیز ضعف جانشینان او در اداره کشور مورد توجه قرار گرفته است. در این میان پژوهش حاضر در پی بررسی انحطاط اخلاقی دربار ایران عصر صفوی و ضعف و ناکارآمدی ارکان صفوی در عصر شاه سلطان حسین بعنوان عامل مهم فروپاشی صفویه از درون است که این را حتی قبل از حمله افغانان غلجزایی در آستانه سقوط و نابودی قرار داده بود.

**کلید واژه‌ها:** صفویه، سقوط، شیعه، ایران، افغان، شاه عباس

## مقدمه

در طی بیش از دو قرن حاکمیت سلسله صفویه، ایران بعنوان یک قدرت سیاسی که رقابت شدید با دولت عثمانی دارد، مطرح گشت و به این ترتیب باب روابط سیاسی و تجاری ایران با اروپا نیز گشوده شد و حکومت صفوی که در صدد اتحاد با اروپا علیه عثمانی و نیز تجدید سازمان سپاه به کمک اروپائیان برآمده بود، هیئت‌های سیاسی و تجاری اروپایی را با آغوش باز پذیرا گشت و در این میان تجارت ابریشم به عنوان کالای عمده صادراتی ایران رونق بسیار یافت. اما سرانجام زمانی که دولت صفویه در ورطه انحطاط و افول افتاد، به همان گونه که ظهور دولت صفوی، مسیر تاریخ ایران را دگرگون کرد، سقوط آن نیز در نیمه اول قرن (دوازدهم / هجدهم م) منشاء تحولات و آثار دیگری گردید.

ایران در اثر این ضربه تا سالها و دهه‌ها در قتل و غارت می‌سوخت. پس از سقوط صفویه از آن همه آبادانی و قدرت اقتصادی و نظامی چیزی باقی نماند. صنعت و تجارت کاملاً دچار رکود گردیده، جمعیت کشور در اثر آشفته‌گی‌های پس از حمله افغانها و جنگ‌های دوره نادری بشدت تقلیل یافت. درباره سقوط صفویه، هم در زمان وقوع آن و هم در دوران پس از آن مطالب زیادی تألیف گردیده است، در دوران معاصر نیز پژوهش‌های گوناگونی در این مورد انجام شده و این رویداد از جنبه‌های مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

## روند انحطاط صفویه از سلطنت شاه عباس

هنگامی که شاه سلطان حسین در سال ۱۱۰۵ بر تخت سلطنت نشست نزدیک به یک قرن از دوران شاه عباس اول و اوج عظمت صفویه می‌گذشت آن پادشاه مبتکر دگرگونی‌های اساسی در حکومت صفویه بود که برخی آن را مقدمه‌ی انحطاط حکومت صفوی شمرده اند.<sup>۱</sup> از جمله این تغییرات کاهش قدرت قزلباشها در رده‌ها و ارکان اصلی حکومت بود که شاه با بی‌اعتمادی شدید نسبت به طوایف قزلباش، آن را از مناصب حکومتی طرد نموده، سعی در استفاده از نیروهای چرکس و گرجی در اداره‌ی امور مملکت و سپاه نمود. همچنین به تدریج املاک ممالک را که در دست سران قزلباش بود، به املاک خاصه تبدیل کرد.<sup>۲</sup> در همین راستا بدگمانی شاه عباس اول نسبت به سرداران قزلباش و بیم او از گرد آمدن آنان بر یکی از پسرانش و برانگیخته شدن شاهزادگان علیه پدر، چنان که تجربه‌ی شخصی خود شاه عباس اول نشان داده بود، موجب شد که تربیت سیاسی و نظامی ولیعهد و دیگر شاهزادگان را از دست سران قزلباش خارج گرداند.<sup>۳</sup> به دنبال آن نه تنها سران قزلباش

بلکه همه‌ی بزرگان و صاحب منصبان حکومتی از گفتگو و مصاحبت با پسران شاه منع شدند. پیترو دل‌واله جهانگرد اروپایی در این باره نوشته است: «شاه میل ندارد پسرانش با کسی سخن گویند، هیچکس به ایشان نباید سلام و احترام کند و هر کس چنین کاری کند در پیشگاه شاه مقصر خواهد شد».<sup>۴</sup> در اثبات این سخن، همین بس که شاه عباس اول در سال ۱۰۲۳ دستور قتل قوشچی خود، فرهاد خان چرکس را به دلیل ارتباط با پسرش صفی میرزا، صادر کرد. چند روز بعد نیز فرزند شاه به همین دلیل به قتل رسید.<sup>۵</sup>

### عملکرد سلاطین بعد از شاه عباس در انحطاط صفویه

این اقدامات شاه بعد از درگذشت او، کل حکومت صفوی را تحت تأثیر قرار داد. و جانشینان شاه، تا زمانی که به سلطنت می‌رسیدند، در حصار حرم باقی ماندند. آنان نه تنها تربیت‌های لازم برای فنون کشور داری را نمی‌دیدند بلکه از مهارت‌های لازم که در آن دوران برای هر مردی لازم بوده، نظیر سوارکاری، تیراندازی، شمشیرزنی بی بهره بوده اند بلکه در حلقه‌ی محاصره‌ی مادر و خواجه سرایان و خبرچینان قرار می‌گرفتند. که در آینده‌ی سیاسی آنان تأثیر سویی داشت. روش سنتی صفویان، انتصاب شاهزادگان خاندان سلطنتی به حکومت ولایات تحت سرپرستی یک امیر قزلباش تبدیل شد به زندگی شاهزاده در حرمسرا و تنها مشاوران آنها در این حالت، «خواجه سرایان بودند بی آن که سهمی در حکومت داشته باشند و تنها وظیفه‌ی آنان به عنوان محافظ تخت خواب شاه محدود می‌شد و نه پاسداری از تخت پادشاهی»<sup>۶</sup> در مورد وظایف خواجه سرایان در تذکره‌ی الملوک آمده است که «عریضی که اُمراء سر حد نزد ایشیک آقاسی باشی حرم می‌فرستادند توسط خواجه باشی در اندرون حرم به منظر شاه رسانیده جواب را می‌آورده و به ایشیک آقاسی باشی حرم می‌داد، تا اُمراء را در جریان اوامر پادشاه قرار دهد». اولین بار در زمان شاه عباس صد نفر از غلامان گرجی سفید را خواجه نموده و یکی از آنها را بعنوان یوزباشی ایشان تعیین نمود و برای خواجه سرایان سپاه نیز به همین شکل عمل نمود. هر یک از یوزباشیان در دور حرم محترم، عمارتی و دستگاهی و تیول و مواجب معینی داشتند. «خدمات نظارت و جبار باشی گری را که در زمان سلاطین سلف با مقربان قزلباش بوده، شاه سلیمان و شاه سلطان حسین به خواجه‌های سفید تفویض نمودند».<sup>۷</sup> جانشینان شاه عباس اول محصول چنین سیاستی بودند.

این شاهزادگان تحت نظارت حرم و در بی خبری غیر قابل باوری نسبت به جهان خارج رشد یافتند و اگر گفته شاردن را باور داشته باشیم شاهزادگان حتی نمی‌دانستند که پسر شاه هستند.<sup>۸</sup> شاه

عباس اول در ( ۱۰۳۸ ) درگذشت و در این هنگام هیچ یک از برادران یا فرزندان زنده نبودند تا بر تخت سلطنت جلوس کنند و آنهایی که هنوز زنده بودند نابینا شده و مناسب سلطنت نبودند. « او به گونه ای کاملاً مبهم نوهی خود سام میرزا فرزند صفی میرزای مقتول را جانشین خود اعلام کرده بود».<sup>۹</sup> پادشاه جدید سلطنت خود را در هجده سالگی شروع کرد و بنام پدرش شاه صفی خوانده شد، دوران سلطنت او بسیار خونین بود و آن حاصل برآمدن او در حرمسرای شاهی بوده است. در طی سلطنت این پادشاه دوست و دشمن از دست او در امان نبودند. عده‌ی زیادی از رجال و سران ایران که خدمات بزرگی به کشور کرده و هم چنین در به سلطنت رسیدن شاه صفی نقش عمده ای داشتند نظیر سپهسالار کل سپاه زینل خان شاملو، اعتمادالدوله طالب خان اردوبادی، عیسی خان قورچی باشی، امام قلی خان حاکم فارس و پسرانش و اوغورلو شاملو ایشیک آقاسی باشی از جمله معروفترین این افراد بودند. علاوه بر این شاه دو عموی نابینا و برادر ناتنی خود را نیز به قتل رساند تا مدعی سلطنت نداشته باشد.<sup>۱۰</sup> در حالیکه علاقه و اشتیاق او به امور مملکتداری در حاشیه قرار داشت با توجه به اینکه شاه صفی شخصیت‌های برجسته و مجرب امپراطوری را در طی سلطنتش به قتل رساند لذا از هدایت و مشورت آنها بی بهره ماند. آدام اولتاریوس اشاره می‌کند که شاه صفی بیشتر مقامات مهم و افسران عالی رتبه‌ی خود را از طبقات پست و یا از خواجهگان انتخاب می‌نماید.<sup>۱۱</sup> که حتی اعتمادالدوله [ صدر اعظم ] شاه صفی ساروتقی خواجه بوده است. با عنایت به تمام این موارد، حکومت او در داخل ایران با جنایت و شقاوت توأم بوده و در حوزه‌ی مسائل خارجی به دلیل این که فرماندهان لایق و مشاوران کارآزموده اش را به دلایل واهی به قتل رسانده بود از جمله زینل خان شاملو را که بسیار مورد عنایت شاه عباس اول قرار داشت تن به شکستهای متعدد داد. از جمله: از دست دادن بغداد در غرب و قندهار در شرق، که در اثر مساعی شاه عباس اول و سپاه مقتدر او در سال ( ۱۰۳۴ ) حاصل این ناکامی است. انعقاد این قرارداد و دوران صلح هشتاد ساله‌ی بعد از آن اثرات ناخوشایندی در نیروی نظامی ایران ایجاد کرد که از مهم‌ترین آن‌ها عدم انضباط، از دست رفتن نیروی شهامت و عدم تجهیز سپاه بود.<sup>۱۲</sup> مرگ شاه صفی در سال ۱۰۵۴ در سن ۳۲ سالگی در اثر افراط در شرب خمر و اعتیاد به افیون رخ داد گفته می‌شد که شاه عباس اول دستور داده بود تا در حرم شاهزاده را معتاد به تریاک کنند تا در صدد توطئه علیه شاه نباشد و خان‌های قزلباش دل به او علیه شاه نبندند.<sup>۱۳</sup> اگر چه سیاست‌های شاه عباس اول برای تثبیت قدرت شاه و نیز ثبات حکومت صفوی اعمال می‌شد و بطور مثال دور نگهداشتن سران قزلباش از مناصب مهم نظامی و حکومتی مانع از تفرقه افکنی و قدرت

طلبی‌های آنان می‌شد اما در دراز مدت از آنچه که در زمان جانشینان شاه اتفاق افتاد، مشخص می‌گردد که پادشاه هر چند حکومت فردی و مطلقه دارد اما در عین حال نیازمند تعلیمات لازم و مشاوران کاردان است که جانشینان شاه عباس اول از آن بی بهره بودند. از بین این پادشاهان، تا حدودی شاه عباس دوم مستثنی بوده است. زیرا در سن ۱۰ سالگی به پادشاهی رسیده، لذا زودتر از بی خبری محیط حرم و توطئه‌های آن خلاصی یافته است. اقدامات او در زمینه‌ی بازپس‌گیری قندهار در (۱۰۵۸) از هندوستان و نیز توجه ویژه به سپاه و نمایش گوشه‌ای از عظمت و شکوه دوران شاه عباس اول در داخل کشور از لحاظ اقتصادی، روند انحطاط صفویه را در این زمان کند کرده است. اما از فسق و فجور شاه و محیط فاسد حرم چیزی نکاسته است در دربار شاه عباس دوم شرب خمر بسیار رایج بود و مرگ او در سن ۳۳ سالگی در اثر بیماری سیفلیس بوده است.<sup>۱۴</sup> بلا تکلیف گذاشتن مسئله جانشینی، باعث تردید در انتخاب یکی از دو پسر شاه عباس دوم، برای سلطنت شد. اما فعالیتها و نفوذ خواجه سیاه آغامبارک موجب شد فرزند بزرگتر شاه عباس دوم که بشدت مورد بی مهری پدر بود، بنام صفی دوم بر تخت سلطنت جلوس کرد. بار دیگر دو سال بعد بنام شاه سلیمان تاجگذاری کرد. زیرا تورم و قحطی و طاعون و استبداد شاه همه به حساب ساعت نحس آغاز حکومت گذاشته شد. زیرا «میزان اعتقادی که شاه به پیشگویی‌های ستاره شناسان نشان می‌دهد حیرت آور است» شاه صفی دوم که به رسم معمول در حرم پرورش یافته بود بعد از آغاز سلطنت نیز کاملاً در سلطه خواجه سرایان بود. در حالیکه صدراعظم و وزیرای شاه قادر به انجام هیچ کاری بی اذن شاه نبودند. تعلیمات و مهم ترین مسائل مملکتی در شورایی از خواجه سرایان گرفته می‌شد. شاه با صلاح دید مادرش از رأی تعداد کثیری از خواجه سرایان معمر حتی در امور مملکتی استفاده می‌کرد. دو تن از خواجه سرهای سیاه پوست بنام آغامبارک و آگاکافور چنان نفوذی در شاه یافته بود که شاه در هیچ امر مهم و حیاتی بدون صوابدید آنها جرأت اقدام نداشت. الله و مربی شاه هم از خواجهگان بودند.<sup>۱۵</sup> شاه صفی دوم همواره در حال مستی بود و هیچ گاه به جز تفریح و گردش از حرم خارج نمی‌گردید. در افراط در شرب خمر و شهوت شباهت به شاه صفی اول و نیز شاه عباس دوم پدرش داشت. او نیز مانند پدرانش در حالیکه از رسیدگی به مسائل حکومتی طفره می‌رفت اما در عین حال اطرافیان خود را در حالت هراس دائمی از شاه نگاه می‌داشت. بی‌اعتنایی و عدم علاقه‌ی شاه به موضوعات پیچیده‌ی مملکتی، عدم نظارت کافی بر زیر دستان موجب رونق فساد در همه‌ی شئون مملکتی شد. رشوه خواری تحت عنوان پیشکشی شدیداً رواج یافت. بی‌عدالتی در اقصی نقاط مملکت کاملاً مشهود بود. سپاه در حال

اضمحلال بود. و علیرغم رکود اقتصادی شکوه و تجمل دربار شاه چشم‌ها را خیره می‌کرد. این چگونه امکان پذیر بود؟ شاه سلیمان ۲۸ سال سلطنت کرد. در حالیکه فاقد توانمندی، جرأت و جسارت، قدرت تصمیم‌گیری، انضباط و ابتکار و علاقه به امور مملکتی بود.<sup>۱۶</sup> در تمام این مدت خواجه سرایان عنان امور را در اختیار داشتند و اعطا کنندگان مناصب و عطایا و صاحبان قدرت مطلق بودند و البته مناصب به کسانی که پول بیشتری می‌پرداختند داده می‌شد نه کسانی که لیاقت بیشتری داشتند.<sup>۱۷</sup> این از خوش اقبالی سلیمان بود که در این زمان عثمانیها به دلیل جنگ با اتریش، لهستان و نیز در صفی‌قربان نداشتند که به حملات وسیع علیه ایران بپردازند. تهاجمات اقوام دیگر نظیر اوزبکها، قزاقها، کلموکها (بین دریای خزر و دریاچه آرال) و یا تسخیر جزیره‌ی قشم به مدت ۳ سال توسط هلندی‌ها معمولاً بی‌پاسخ گذاشته می‌شد. سفیر هلند در اصفهان که برای اظهار مقاصد تجار هلند به اصفهان رفته بود «سه سال در پایتخت معطل و سرگردان ماند و هیچ کس از او نپرسید که به چه کار آمده است. سرانجام ناچار جزیره‌ی قشم را، که نگهداری آن برای شرکت مستلزم مخارج گزاف بود به ایران باز پس داد.<sup>۱۸</sup> در زمان حکومت او وضع سپاه ایران بسیار نا منظم و آشفته بوده است. مقام سپهسالار از تشکیلات سپاه کاملاً حذف گردیده، از توپ قابل حمل و متحرک خبری نیست، و توپهای دوره‌ی شاه عباس اول زینت بخش قصرهای شاه شده بود.<sup>۱۹</sup> و موضوع دردناکتر این که چون پرداخت حقوق سپاهیان به عهده‌ی حکام مناطق است طمع آنها باعث می‌شود که تعداد کثیری از آنها فقط در روی کاغذ وجود داشته باشند، بازرسان شاه که برای تفتیش و جلوگیری از سوء استفاده روانه می‌شوند با رشوه خریداری می‌گردند.<sup>۲۰</sup> در کنار ضعف سپاه، از زمان شاه عباس اول بزرگترین مقام دولتی و شخص اول از بزرگان مملکتی وزیر اعظم است که در عین حال نیابت شاه را هم بعهده دارد. برابر اشاره تذکره الملوک: «عالیجاه وزیر اعظم، دیوان اعلی و اعتمادالدوله عمده ترین ارکان دولت و قاطبه‌ی امراء درگاه معلی و سرحدات ولایات ممالک محروسه و دادو ستد کل مالیات وجوهات انفادی خزانه‌ی عامره... بدون تعلیقه و امر عالیجاه معظم الیه داد و ستد نمی‌شود. اگر حدی از قانون حق و حساب و ... ضابطه‌ی حقانیت تخلف و تجاوز نماید ممنوع و اگر متقاعد نگردد به خدمت بندگان قبله عالمیان عرض و بدان چه امر اقدس شرف صدور یابد از آنقرار معمول می‌دارد.<sup>۲۱</sup> اما انحطاط این مقام در زمان شاه عباس دوم و سلیمان و شاه سلطان حسین به حدی است که خود اعتمادالدوله بزرگترین رشوه گیران است «گرچه تمام مقامات امور زیر نظر وی انجام می‌شود و افراد هر کاری داشته باشند برای انجام آن باید هدیه ای به صدراعظم اهدا کنند و اگر کسی متوجه این موضوع نشود صدراعظم

بدون خجالت آن را یادآور می‌شود و در این مورد دست رد به سینه‌ی سفرای خارجی هم نمی‌زند.<sup>۳۲</sup> گویا از زمان شاه سلیمان سلیمان، یکی از مهمترین وظایف اعتمادالدوله جلوگیری از کدورت خاطر شاه به هر نحو ممکن بود بطور مثال چون شاه از شنیدن حمله دشمنان خارجی مکدر می‌شد آن را به شاه اطلاع نمی‌دادند یا خسارت آن را کم اهمیت جلوه می‌دادند. کمپفر از واقعه‌ای یاد میکند که خود در اصفهان شاهد آن بوده است: در دوره‌ی اقامت او در اصفهان از بکها از بخارا به خراسان حمله کرده و چهار هزار ایرانی را شکست دادند. اعتمادالدوله چون نتوانست چنین واقعه‌ای را از شاه پنهان دارد تنها به گفتن اینکه کشمکش کوچکی بوده و در این لحظه هنوز معلوم نیست پیروزی با چه کسی است، اکتفا نمود.<sup>۳۳</sup> با توجه به اینکه شاه همواره در حرمسرا بسر می‌برد و تنها از طریق خواجه سرایان با اعتمادالدوله ارتباط داشت و از وقایع بیرون از حرم اطلاع نداشت در این شرایط وقتی اخباری هم که شاه حتماً باید از آنها اطلاع حاصل می‌کرد، آن چنان ناقص و نادرست به او داده می‌شد، معلوم است که وضع حکومت صفویه در این دوره بسیار اسف بار بوده است. در ضمن این را هم می‌دانیم که شاه در ایران از حقوقی کاملاً نامحدود برخوردار است و هیچ مانعی قدرت او را محدود نمی‌کند. عقد قراردادهای جنگ و صلح، تغییر قوانین مملکت، وضع مالیاتهای جدید و مهمتر از همه اختیار جان و مال مردم در دست اوست و علاوه بر این پادشاهان صفوی تقدس هم دارند. بنابراین دستورات آنها در همه ابعاد سیاسی، مذهبی، اقتصادی و اجتماعی جاری است. لذا این بی‌اطلاعی همراه با بی‌اعتنایی به امور و مصالح مملکتی چه عواقبی غیر از ابتذال و انحطاط هر چه بیشتر حکومت می‌توانست داشته باشد.

### سلطنت شاه سلطان حسین و آغاز سقوط صفویه

مرگ شاه سلیمان در ۱۱۰۵ در اثر افراط در میگساری بوده است. تاجگذاری شاه سلطان حسین در همان سال در اصفهان بوده است. جلوس شاه سلطان حسین قطعاً بدون توطئه‌ها و دسیسه‌های حرم نمی‌توانسته صورت بگیرد. شاه در آغاز سلطنت بیست و شش ساله بوده و تا آن موقع تحت حضانت حرم بار آمده بود و هیچ تحصیلات و یا تدابیری که لازمه حکومت شاه باشد تجربه نکرده بود. سلطان حسین ملایم و زودجوش، شاعرمنش، پارسا و متقی و مهربان‌ترین شاهی بود که در ایران به تخت نشسته بود.<sup>۳۴</sup> در حالیکه خوبی و مهربانی بیش از حد و بدور از هوش و فضیلت‌های لازم برای پادشاه ضعیفی است که بیشتر مایه تحقیر اوست.<sup>۳۵</sup> بطوریکه علیرغم اینکه ایرانیان به مشروعیت و تشخص شاه سلطان حسین اعتقاد داشتند اما این مانع از انتقاد و کنایات نسبت به او نبوده است:

چو او شاه در عرصه اقتدار      ندیده است شطرنجی روزگار  
 کریم و نعیم و حلیم و رحیم      ولی با زن و خواجه، طفل و حکیم

...

زیس بود راحم به هر نیک و بد      به نامرد هم حرف تندى نزد  
 عدو را نمی‌خواست غمگین کند      مبادا که بیچاره نفرین کند

...

چو بودند خاصان او نادرست      نمی‌داد گوشی به حرف درست<sup>۲۶</sup>

شاه سلطان حسین نمونه بارزی از آموزش و پرورش حرمسرای شاهی بود. «شاه حرمسرای خود را کشور خاص خود و تنها قلمرویی می‌دانست که شایستگی جلب توجه او را داشت»<sup>۲۷</sup> و خاصان او خواجه سراهایش بودند. نفرت عجیبی از این در خواجه سرایان در میان عامه مردم بوده است و در عین حال ناچار بودند به آنان احترام بگذارند «خواجه سرایان اجازه نداشتند مانند بزرگان سوار اسب شوند و آن گاه که بندرت از حرمسرای شاهی سوار بر الاغ یا قاطر بیرون می‌آمدند، مردم به تحقیر در آنها نظر می‌کردند و خواجه سرایان را به سختی به سخره می‌گرفتند... اما در زمان شاه سلطان حسین با گروهی از خدم و حشم و با رزق و برق بسیار در انظار ظاهر می‌گردیدند و به تدریج مردم ناچار شدند به کسانی که تا آن زمان به سخره می‌گرفتند احترام بگذارند»<sup>۲۸</sup> مردم اعتقاد داشتند آنها به لحاظ نزدیکی شان به شاه و شاهزادگان بر آنان تسلط داشتند. این در حالی بود که نوعاً از عقل و درایت لازم برخوردار نبودند. به همین دلیل در حالی که شاه در آغاز سلطنت زهد و پرهیزگاری پیشه کرده و از شیخ السلام ملا محمد باقر مجلسی خواست تا شمشیر به کمر او ببندد و طی فرمانی از شرب خمر و جنگ فرقه‌ها و کبوتربازی نهی نمود، اما بزودی فرمان او بویژه در مورد نوشیدن شراب توطئه و دسیسه‌های خواجه سرایان منسوخ شد و شاه طوری پای بند شراب شد که تقریباً هیچگاه هوشیار نبود.<sup>۲۹</sup> و این به نفع خواجه سرایان و دیگر محافل درباری بود که مقاصد خویش را عملی سازند. و با توجه به این مسئله که این افراد و گروهها با یکدیگر تضاد منافع داشتند تفرقه و اختلاف شدیدی در میان ارکان دولت پدید آمده بود. در خارج از حرمسرا پس از اعتمادالدوله از لحاظ قدرت چهار فرمانده نظامی بیشترین نفوذ و پایه را داشتند که عبارتند از قورچی باشی، قوللر آغاسی باشی، تفنگچی باشی و تویچی باشی.<sup>۳۰</sup> در حالیکه تنها سرگرمیهای شاه شراب، زن، ساختن و مرمت بناهای سلطنتی بود و اداره حکومت را به دست صدراعظم خود رها کرده بود.<sup>۳۱</sup> مقام صدراعظم هم از جدال و رقابت بر کنار



نبود. در جریان حملات افغانها بوضوح کشمکش‌های درباریان، لطمه‌ی شدیدی به حکومت زد. میرویس افغان در اثنای اقامت خود در پایتخت اطلاعات عمیقی درباره‌ی اوضاع نابسامان حکومت و تشکیلات مرکزی آن کسب کرد.<sup>۳۲</sup> انحطاط قدرت سلطنت و بی‌اعتنایی شاه به امور مملکتی و دولتی، فقدان کارایی و ابتکار بزرگان و دولتمردان، انحطاط اقتصادی را به دنبال داشت. در اثر تحمل پرستی و اسراف و تبذیر شاه که بطور مثال فقط یک وعده ناهار در دربار دوازده تومان هزینه داشت.<sup>۳۳</sup> «یک مسافرت شاه به مشهد در ۱۷۰۶ م ( ۱۱۱۷ ) خزانه کشور را خالی کرد»<sup>۳۴</sup> تنها راه افزایش درآمد افزودن بار مالیات‌ها بود. که آن هم بر دوش روستائیان و شهر نشینان بود. سیاست مالیاتی در عهد شاه سلطان حسین برای روستائیان و شهر نشینان غیر قابل تحمل شد مالیات روستائیان و پیشه وران و تجار در فاصله سالهای ۱۱۱۰ و ۱۱۱۳ دو الی سه برابر شد. و علاوه بر آن مالیات‌های جدیدی وضع گشت. سیاست مالیاتی دولت صفوی نه تنها به ریشه کشاورزی لطمه می‌زد بلکه به حرف و بازرگانی نیز زبان وارد می‌آورد. انحطاط کشاورزی باعث تقلیل درآمد خزانه دولت گشت بلکه عواید فئودالها نیز کاهش یافت.<sup>۳۵</sup> شیخ محمد علی حزین از علمای اواخر صفویه در سفرنامه خود اشاره دارد که عواید آنها از املاک موروثی در منطقه گیلان «هر ساله کاستن می‌گیرد و آنچه می‌رسیده وفا به مصارف آنها نمی‌نموده، لذا قطع نظر آن کرده، به هر نوع بوده با آنچه در دست داشته قناعت نموده، اوقات را می‌گذراند»<sup>۳۶</sup> در زمان شاه سلیمان چندان امیدی به تجارت خارجی باقی نمانده بود. درآمد گمرکات ایران در زمان شاه سلیمان نسبت به شاه عباس دوم ۵۵٪ کاهش داشت.<sup>۳۷</sup> حتی انعقاد دو پیمان بازرگانی ( در سالهای ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵ م ) ( ۱۱۲۰ و ۱۱۲۷ ) با فرانسه و اعطای حق رژیم کاپیتولاسیون به فرانسه، سودی به حال اقتصاد دولت صفوی نداشت.<sup>۳۸</sup> شاه در روابط خارجی بی تفاوت بود و در مسائل داخلی بی علاقه‌گی نشان می‌داد. تنها علاقه او شراب و زن بود. از حرم خارج نمی‌شد و زمانی هم که خارج می‌گردید جز ضرر از او صادر نمی‌گردید. او فشارهای مالیاتی فراوان بر مردم وارد می‌ساخت و اوضاع اقتصادی مردم روز به روز بدتر می‌شد.<sup>۳۹</sup> در آستانه یورش افغانها، بدتر شدن اوضاع اقتصادی، سقوط اخلاقی بی سابقه‌ای به دنبال داشت. علیرغم تقلیل درآمد کشور، مخارج دربار روز به روز افزایش می‌یافت.

درسالهای واپسین حکومت صفویه کشور از لحاظ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن چنان آشفته و پریشان بود که هر ناظر خارجی می‌توانست آن را تشخیص دهد و عجیب است که سران حکومت و ارکان دولت چشم بر آن بسته بودند. هم سفیر روسیه ولینسکی و هم فرستاده عثمانی دری افندی و

قبل از آنها میرویس شورشی افغان، سالها قبل از سقوط اصفهان، زوال این خاندان را پیش بینی کرده بودند.<sup>۴۰</sup>

### نتیجه گیری

سلسله عوامل گوناگونی در طی یک سده، سقوط صفویه را رقم زدند که از ان میان رقابت و دشمنی میان عناصر جدید و قدیم سپاه ایران یا به هم خوردن تعادل میان خاصه و ممالک، نفوذ حرمسرا، از بین رفتن اساس حکومت روحانی و نبود جایگزین برای آن، از جمله عللی است که پروفیسور مینورسکی به آن اعتقاد دارد اما اگر نیک دقت کنیم همه این عوامل به سیاستها و تدابیر شاهان صفوی مربوط می گردد. زمینه های یورش افغانها را قطعاً غفلت و سست عنصری شاه و بی لیاقتی کارگزارانی فراهم آورد<sup>۴۱</sup> که ملاک انتصاب آنان نه کارآمدی بلکه پرداخت رشوه بود.

محمود افغان در محرم ۱۱۳۵ / اکتبر ۱۷۲۲ م با شکست سپاه ایران وارد اصفهان شد در حالی که سلسله صفوی قبل از آن در اثر سیاستهای سوء، فساد، دورویی و خیانت، ضعف و سستی، حرص و طمع، آشفتگی و بی نظمی و زبونی درون خود، از پا در آمده بود. مطلب را با گفته آنتوان دوسرسو در کتاب تاریخ واپسین انقلاب ایران درباره حمله افغانها و سقوط صفویه به پایان می برم که می نویسد: «از جانب درباری، که چنان آسیبی به خود زده بود که بزرگترین دشمنانش نمی توانستند بزنند ترس موردی نداشت.»

## کتابنامه

- <sup>۱</sup> لکه‌هارت، (۱۳۸۰)، انقراض سلسله صفویه، اسماعیل دولتشاهی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۳.
- <sup>۲</sup> میرزا سمیعا، (۱۳۶۸)، تذکره الملوک، تعلیقات مینورسکی، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات امیر کبیر، ص ۳۷.
- <sup>۳</sup> فلسفی، نصر...، (۱۳۷۱)، زندگانی شاه عباس اول، تهران، انتشارات علمی، ج ۲، ص ۵۱۳.
- <sup>۴</sup> فلسفی، نصر...، (۱۳۷۱)، زندگانی شاه عباس اول، تهران، انتشارات علمی، ج ۲، ص ۵۲۸.
- <sup>۵</sup> ترکمان، اسکندربیگ، (۱۳۸۲)، عالم آرای عباسی، با مقدمه و فهرست ایرج افشار، تهران، انتشارات امیر کبیر، کبیر، ج ۲، صص ۸۸۴ - ۸۸۳.
- <sup>۶</sup> طباطبائی، سید جواد، (۱۳۸۱)، سقوط اصفهان به روایت کروسنیکسکی، تهران، نشر نگاه معاصر، ص ۲۲.
- <sup>۷</sup> میرزا سمیعا، (۱۳۶۸)، تذکره الملوک، تعلیقات مینورسکی، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات امیر کبیر، صص ۱۹ و ۱۸.
- <sup>۸</sup> شاردن، سرجان، (۱۳۴۵)، سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، ج ۸، ص ۱۶۳.
- <sup>۹</sup> ترکمان، اسکندربیگ، (۱۳۸۲)، عالم آرای عباسی، با مقدمه و فهرست ایرج افشار، تهران، انتشارات امیر کبیر، کبیر، ج ۲، صص ۱۰۷۶ - ۱۰۷۵.
- <sup>۱۰</sup> اولثاریوس، آدام، (۱۳۶۹)، سفرنامه (اصفهان خونین شاه صفی)، ترجمه حسین کردبچه، نشر کتاب برای همه، ج ۲، ص ۷۲۳.
- <sup>۱۱</sup> اولثاریوس، آدام، (۱۳۶۹)، سفرنامه (اصفهان خونین شاه صفی)، ترجمه حسین کردبچه، نشر کتاب برای همه، ج ۲، ص ۷۴۶.
- <sup>۱۲</sup> لکه‌هارت، (۱۳۸۰)، انقراض سلسله صفویه، اسماعیل دولتشاهی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۲۷.
- <sup>۱۳</sup> اولثاریوس، آدام، (۱۳۶۹)، سفرنامه (اصفهان خونین شاه صفی)، ترجمه حسین کردبچه، نشر کتاب برای همه، ج ۲، ص ۷۲.
- <sup>۱۴</sup> پژوهش دانشگاه کمبریج، (۱۳۸۰)، تاریخ ایران (صفویان)، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی، ص ۱۱۴.
- <sup>۱۵</sup> کمپفر، انگلبرت، (۱۳۶۳)، سفرنامه، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، خوارزمی، ج ۳، ص ۲۲۹.
- <sup>۱۶</sup> پژوهش دانشگاه کمبریج، (۱۳۸۰)، تاریخ ایران (صفویان)، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی، ص ۱۱۸.
- <sup>۱۷</sup> طباطبائی، سید جواد، (۱۳۸۱)، سقوط اصفهان به روایت کروسنیکسکی، تهران، نشر نگاه معاصر، ص ۲۳.
- <sup>۱۸</sup> فلسفی، نصر...، (۱۳۴۲)، سیاست خارجی ایران در دوره صفویه، تهران، سازمان کتابهای جیبی.
- <sup>۱۹</sup> کمپفر، انگلبرت، (۱۳۶۳)، سفرنامه، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، خوارزمی، ج ۳، ص ۹۰.
- <sup>۲۰</sup> کمپفر، انگلبرت، (۱۳۶۳)، سفرنامه، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، خوارزمی، ج ۳، ص ۹۱.
- <sup>۲۱</sup> میرزا سمیعا، (۱۳۶۸)، تذکره الملوک، تعلیقات مینورسکی، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات امیر کبیر، صص ۶ و ۵.

- <sup>۲۲</sup> اولتاریوس، آدام، (۱۳۶۹)، سفرنامه (اصفهان خونین شاه صفی)، ترجمه حسین کردبچه، نشر کتاب برای همه، ج ۲، ص ۷۴۷.
- <sup>۲۳</sup> کمپفر، انگلبرت، (۱۳۶۳)، سفرنامه، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، خوارزمی، ج ۳، ص ۷۹.
- <sup>۲۴</sup> طباطبائی، سید جواد، (۱۳۸۱)، سقوط اصفهان به روایت کروسنيسکی، تهران، نشر نگاه معاصر، ص ۱۹.
- <sup>۲۵</sup> طباطبائی، سید جواد، (۱۳۸۱)، سقوط اصفهان به روایت کروسنيسکی، تهران، نشر نگاه معاصر، ص ۱۹.
- <sup>۲۶</sup> جعفریان، رسول، (۱۳۷۲)، علل برفتادن صفویه، (مکافات نامه)، سازمان تبلیغات اسلامی، ص ۷۹.
- <sup>۲۷</sup> طباطبائی، سید جواد، (۱۳۸۱)، سقوط اصفهان به روایت کروسنيسکی، تهران، نشر نگاه معاصر، ص ۲۰.
- <sup>۲۸</sup> طباطبائی، سید جواد، (۱۳۸۱)، سقوط اصفهان به روایت کروسنيسکی، تهران، نشر نگاه معاصر، ص ۲۳.
- <sup>۲۹</sup> لکه‌هارت، (۱۳۸۰)، انقراض سلسله صفویه، اسماعیل دولتشاهی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، صص ۳۰-۳۴.
- <sup>۳۰</sup> فلور، ویلم، (۱۳۶۵)، برفتادن صفویان، برآمدن محمود افغان، ترجمه ابولقاسم سری، تهران، توس، ص ۱۵.
- <sup>۳۱</sup> فلور، ویلم، (۱۳۶۵)، برفتادن صفویان، برآمدن محمود افغان، ترجمه ابولقاسم سری، تهران، توس، ص ۱۴.
- <sup>۳۲</sup> پژوهش دانشگاه کمبریج، (۱۳۸۰)، تاریخ ایران (صفویان)، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی، ص ۱۲۷.
- <sup>۳۳</sup> کمپفر، انگلبرت، (۱۳۶۳)، سفرنامه، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، خوارزمی، ج ۳، ص ۲۷۶.
- <sup>۳۴</sup> طباطبائی، سید جواد، (۱۳۸۱)، سقوط اصفهان به روایت کروسنيسکی، تهران، نشر نگاه معاصر، ص ۲۰.
- <sup>۳۵</sup> پیگولوسکایا و دیگران، (۱۳۵۴)، تاریخ ایران از دوره ی باستان تا پایان سده ی هجدهم میلادی، کریم کشاورز، تهران، پیام، صص ۵۷۳-۵۷۲-۵۷۱.
- <sup>۳۶</sup> خزین لاهیجی، محمد علی، (۱۳۷۱)، تحقیق و تصحیح علی دوانی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۸۲.
- <sup>۳۷</sup> پیگولوسکایا و دیگران، (۱۳۵۴)، تاریخ ایران از دوره ی باستان تا پایان سده ی هجدهم میلادی، کریم کشاورز، تهران، پیام، ص ۵۷۴.
- <sup>۳۸</sup> مهمید، محمد علی، (۱۳۶۱)، تاریخ دیپلماسی ایران، تهران، نشر میترا، ص ۱۱۲.
- <sup>۳۹</sup> طباطبائی، سید جواد، (۱۳۸۱)، سقوط اصفهان به روایت کروسنيسکی، تهران، نشر نگاه معاصر، ص ۲۷.
- <sup>۴۰</sup> لکه‌هارت، (۱۳۸۰)، انقراض سلسله صفویه، اسماعیل دولتشاهی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۱۰.
- <sup>۴۱</sup> طباطبائی، سید جواد، (۱۳۸۱)، سقوط اصفهان به روایت کروسنيسکی، تهران، نشر نگاه معاصر، ص ۲۶.